

فرهنگ اسلامی در دنیای متغیر

علامه مرجع آیت الله العظمی سید محمد حسین فضل الله

ترجمه: محمد جمعه امینی

سخن گفتن از فرهنگ و ارزشهای اسلامی در دنیای متغیر، علامت سؤال بزرگی را در برابر ما، چه در سطح تصور و چه در سطح گستره واقعیت ترسیم می‌کند. چه اینکه انسانی که به فکری ملتزم می‌شود و با واقعیتی رو به رو می‌گردد، این فکر است که او را می‌سازد و قدرت است که او را به حرکت وا می‌دارد. اما گفتگو بین اصل گرایی و عصرگرایی پیرامون این سؤال هم چنان باقی می‌ماند که: تو چگونه می‌توانی با بقای اندیشه ات باقی بمانی؟ و چگونه می‌توانی اصالت مفاهیم و برنامه‌ها را حفظ کنی؟ چگونه می‌توانی فرزند زمانه خویش باشی و با آن بیگانه نشوی و به سوی غارهای دورانهای گذشته ره نبری؟

مشکل بسیاری از گذشتگان این بوده است که آنان به این سؤال توجه نکرده اند و مشکل بسیاری از مردم این است آنگاه که در شخصیت شان نوگرایی و گشودگی نسبت به هوای آزاد فضای باز و روشن را نمی‌یابند از همه آنچه که آنان را از گوشه ای که بدان عادت کرده اند بیرون می‌آورد، می‌گریزند. این یک تهمت نسبت به برخی از گذشته نیست بلکه توجه به واقعیتی است که در درون ما وجود دارد.

عقده نداشتن نسبت به حال و گذشته

فکری که به شکل ناخودآگاه در ذهن ما وجود دارد این است که متون، محتوا و شکل دین ثابت است تا جایی که حرکت آن هم به ثبات تبدیل می شود. امری که باعث گردیده است بعضی تصور کنند که دین در جا می زند خودش ایستاده به دیگران که حرکت می کنند اشاره می کند، درست مثل پلیس ترافیک که همگان را به حرکت دستور می دهد، ولی خودش سر جایش ایستاده است.

لذا بسیاری از کسانی که چنین طرز تفکری دارند، در برابر هر چیز تازه‌ای می ایستند و از اندیشیدن پیرامون درستی یا نادرستی آن امتناع می کنند به گونه ای که پدیده جدید و تازه به جای اینکه نقطه عزیمت برای تفکر و گفتگو برای شان باشد یک عقده است. این چیزی است که بر وضعیت فرهنگی بسیاری از مسلمانان تأثیر گذاشته است. آنان از مطالعه تازه‌ها و رو به رو شدن با آنها روی گردان هستند زیرا به نظر ایشان هر چیز تازه نماد کفر و الحاد و گمراهی است. آنان به واکاوی پدیده جدید نمی پردازند تا حقایق و بطلان این عناوین نسبت به آن آشکار گردد و بدانند که آیا تصورشان نسبت به پدیده جدید حقیقت دارد یا صرفاً یک اتهام می باشد؟

ارتباط ما با اسلام، باعث نمی شود که نسبت به گذشته عقده داشته باشیم به گونه ای که در آن غرق شویم و در غارها و پستوهای تو در توی آن یا حتی در عرصه های گسترده آن باقی بمانیم. چنانکه این ارتباط همچنین سبب نمی شود که نسبت به تجدد و نوگرایی عقده داشته باشیم. درست مثل تعامل بعضی ها با مسأله مُد که از زن و مرد می خواهند دائماً مُد لباس شان را عوض کنند حتی اگر آن مد با ذوق و سلیقه شان هم ناسازگار باشد. ما نمی خواهیم در برابر عقده گذشته، عقده تجدد داشته باشیم. بلکه خواست ما این است که مسأله را به شکل میدانی و بنا به ماهیت آن مورد بررسی قرار دهیم.

اسلام اندیشه‌ای است که از عنصری مقدس که همان خداوند متعال است نشأت گرفته است و پیامبر نیز قداستش را وامدار پیوندی است که باوحی الهی دارد، ولی همین عنصر مقدس از انسان خواسته است که ببیندش. زیرا خداوند، انسان را حیوان

یا چیزی تابع ذهنیت معین - که از ولادت تا مرگ در اندازه خاصی باقی بماند و بزرگ و کوچک نشود- نیافریده است. بلکه او انسان را آفریده است تا فکر کند و همین تفکر را مایه امتیاز وی از سایر موجودات قرار داده است. پس انسان حیوان عاقل است. حیوانیت عنصری است که حیات را در تمام وجود او جاری کرده است، ولی عقل عنصری است که این حیات حیوانی-انسانی را نظم می‌دهد. لذا خداوند به انسان فرموده است که باید اندیشه کنی.

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۱.

و می‌اندیشند؛ [و می‌گویند:] بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار.

امام جعفر صادق (ع) نیز می‌فرماید:

«تفکر ساعة خیر من عبادة سنة»^۲

«یک ساعت تفکر از یک سال عبادت بهتر است.»

تفکر معنایش این است که خودت را پیدا کنی. زیرا بسیاری از ماها ناخودآگاه به گونه ای زندگی می‌کنند که بازتابی از دیگران باشند آنانی که فکر می‌کنند.

پذیرش پیامدهای تفکر

بنابراین اسلام از انسان می‌خواهد که مسؤول باشد تا خودش را با فکر کردن بسازد. این پذیرفته نیست که فکرانسان فکر دیگران باشد بلکه شایسته است که خودش دارای فکر و اندیشه باشد هر چند که ممکن است اندیشه او با اندیشه دیگران همخوانی‌هایی داشته باشد. پس اسلام از همگرایی با دیگران جلوگیری نمی‌کند بلکه به این کار تشویق هم می‌کند تا بعد عقلی او با بعد عقلی دیگران بیامیزد و در ساختن فکر یکدیگر را کامل کنند. اما در عرصه فکر و عمل، مسؤولیت انسان کاملاً فردی است. حتی وقتی که در داخل جامعه زندگی می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا»^۳

و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می‌شوند.
و نیز می‌فرماید: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ»^۴

روزی که هر کس به دفاع از خود برمی‌خیزد؛ و نتیجه اعمال هر کسی، بی‌کم و کاست، به او داده می‌شود؛ و به آنها ظلم نخواهد شد.
یعنی هرانسانی از فکرش، عواطفش، احساساتش، موضع‌گیری‌هایش و تمام آنچه او را فرا گرفته است دفاع می‌کند.

پس خداوند از انسان می‌خواهد فکر کند و مسئولیتش را از خلال فکرش به عهده بگیرد و بر این نکته تأکید کرده که این فکراست که به واقعیت معنا و حرکت می‌دهد و نه فقط عامل اقتصادی و نژادی و اجتماعی. بنابراین انسان با تمامیت وجودش زندگی را تغییر می‌دهد و تو با اندیشه‌ای که برای زندگی برمی‌گزینی زندگی را تغییر می‌دهی. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۵
خداوند سرنوشت هیچ قوم را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.

به اندازه‌ای که خودت را تغییر می‌دهی، واقعیت تغییر می‌کند و به اندازه‌ای که فکرت را تغییر می‌دهی، تاریخ تغییر می‌کند. از همین جاست که می‌توانیم بگوئیم که فکر در قدم اول قرار دارد و زندگی هم در خط فکر حرکت می‌کند. پس برماست که فکر کنیم حتی اگر این فکر کردن ناخوشایندی وضعیت موجود ما را آشکار کند یا ما را به این نتیجه برساند که بعضی از افکار ما اشتباه بوده‌است یا پیشینیان ما در زمینه فکر و اندیشه رشد لازم نداشته‌اند از آنرو که فاقد ابزارهای کافی برای فکر کردن بوده‌اند.

متن و معناهای احتمالی

در اصل و بنیاد، کتاب و سنت هردو، خط و افق و ژرفاهای معنای مقدس هستند. ولی زبان کتاب و سنت عربی است و زبان عربی قواعد و اصولی دارد که فهم

در چارچوب آنها صورت می‌گیرد. پس واژگان متن ثابت هستند ولی معنای آن تحرک و پویایی دارد. علت پویایی هم این است که پویایی زبان عربی در قواعد مجاز و کنایه و استعاره اش، سبب می‌گردد انسان متن را در قالب احتمالات متعدد بفهمد. پس متن در درون خود سرشار از پویایی و بالندگی است درست مثل محتوای کلام عربی که مملو از بالندگی می‌باشد. در اینجا نمی‌خواهیم تنها از کتاب و سنت سخن بگوییم زیرا نسبت به قداست ایندو حساسیت داریم و ما مردمی هستیم که حساسیت‌هایمان، ما را گرانبار و نابود می‌کند. اما غیر از آن دو، در عرصه واقعیت، می‌بینیم که از نوشته‌های ادبای عرب و شاعران معلقات، فهم‌های متعددی صورت گرفته است. آیا خوانندگان ناقد با خواندن آثار امرئ القیس یا متنبی یا معری یا همه میراث ادبی عرب، به فهم واحدی دست یافته‌اند؟

پس «واژه» از زمانی که در وجدان انسان آغازیدن گرفت، تاریخش آغاز شد و رفت تا حامل اشارات افکار استعمال‌کنندگان خود باشد، حتی اگر واضعی برای «واژه» باشد او معنای واژه و کلمه را محدود نمی‌کند بلکه فقط کلمه را ایجاد می‌کند، ولی وقتی که کلمه مورد استفاده انسان قرار گرفت، از احساسات و عواطف و چشم اندازه‌های وی و نیز شیوه تصور معنایش، چنان اثری می‌گیرد که باعث می‌شود واژه و کلمه، حامل تمام تاریخچه کاربردهایش در چارچوب زبان عربی باشد. از این رو ما نباید برای فهم کلمات و واژگان به کتاب لغت مراجعه کنیم، بلکه باید به تمام بستر فرهنگی که این کلمات در آن زندگی کرده است توجه نماییم در آن صورت خواهیم دید که این واژه‌ها و کلمات حامل بسیاری از اندیشه‌های است که انسان‌ها فکر کرده‌اند اما به زبان نیاورده‌اند و نیز حامل بسیاری از الهام‌های است که شاعران از آن بهره‌مند شده و در قالب شعر بیان کرده‌اند.

می‌دانیم یکی از ویژگی‌های زبان عربی بخاطر واژگان مترادف در آن، نرمش و انعطاف آن است مثلاً دو واژه بشر و انسان مترادفند اما چرا واژه «بشر» جز در مقابل واژه «مَلَك» استعمال نمی‌شود و کلمه «انس» جز در مقابل کلمه «جن» بکار نمی‌رود

و اگر آنها را به رغم وجود معنای واحد به جای همدیگر استعمال کنیم، اشتباه کرده ایم؟!

پس هر «کلمه» برای خود شرایط و پیامهایی دارد که در قالب آنها حرکت می‌کند. آری! متن در کتاب و سنت ثابت است ولی معنای آن متحرک و پویا می‌باشد امری که به ما اجازه می‌دهد در فهم کتاب و سنت دست به اجتهاد بزنیم. ما از اجتهاد سلیقه‌ای که بعضی از مردم بدان مبادرت می‌کنند حرف نمی‌زنیم. اینان عقده غرب‌گرایی دارند و از هر چیز حتی امور غیبی، تفسیر مادی می‌کنند. لذا وقتی واژه «ذره» را در قرآن می‌خوانند، بحث‌های اتمی را پیش می‌کشند و تلاش می‌کنند پیرامون هر کلمه‌ای که می‌تواند اشاره ای به مسأله‌ای علمی داشته باشد، قرآن را تابع کشفیات جدید کنند حال آن که می‌دانیم کشفیات جدید تبلور حقایق نیستند بلکه تبلور نظریاتی هستند که هر از چند گاهی ممکن است تغییر کنند. این روش در بسیاری موارد اینان را گرفتار خلط و آمیختگی می‌کند امری که به عدم فهم شان برمی‌گردد.

دلگیر نشدن از مشکلات

وقتی کلمه «فرهنگ اسلامی» را به کار می‌بریم، منظور ما تمام میراث موجود شامل کتاب و سنت به عنوان دو متن مقدس، اجتهادات مجتهدان، عملکرد انسان مسلمان در عرصه‌های زندگی، روشهای اندیشه، عاداتها، سنت‌ها و هنرها است. همه اینها جلوه فرهنگ اسلامی است که حاصل عملکرد اندیشمندان مسلمان می‌باشد. کسانی که اصول را از کتاب خدا و سنت پیامبر گرفتند و به افق حرکت خویش توجه نمودند و کوشیدند بر این اساس و با بهره‌گیری از بالندگی محتوا، بر تمام جزئیات زندگی و جهت‌گیری‌های موجود در آن اشراف پیدا کنند.

در چنین فضایی می‌توانیم از فرهنگ اسلامی در دنیای متغیر حرف بزنیم و به این میراث به جای مانده که بعضی از آن را قبول داریم و بعضی دیگر آن را قبول نداریم، پردازیم. زیرا وقتی هدف به حرکت واداشتن فرهنگ اسلامی در دنیای متغیر است،

لازم است که به عنوان یکی از عوامل فرهنگی کارآمد از عناصر فرهنگ جهانی، مطرح گردد. حرف ما این نیست که تمامی فرهنگ اسلامی دارای حقیقت است، ولی می‌خواهیم از تجربیات کسانی حرف بزنیم که کوشیدند تا به حقیقت برسند. بنابراین فرهنگ اسلامی سنتی، باز و پویا را می‌گیریم، و فرهنگ‌های دیگر را نیز فراروی خود قرار می‌دهیم سپس به مقایسه و پالایش می‌پردازیم. در این صورت ممکن است بعضی از چیزهای را که ما خطا می‌دانیم آنها نیز خطا بدانند و برخی چیزها را که مادرست می‌دانیم آنها نیز درست بدانند و مواردی هم وجود داشته باشد که مورد اختلاف باشد ما درست می‌دانیم و آنها اشتباه می‌دانند یا برعکس، در این صورت می‌توانیم راجع به رویکردهای متفاوت به گفتگو پردازیم و اگر متوجه شدیم که در میراث فرهنگی خود در فهم و برداشت نسبت به برخی قضایا دچار اشتباه شده ایم یا کسانی که با ما در این بستر فرهنگی زندگی می‌کنند اشتباه کرده‌اند، نباید از اشتباهات خود دلگیر شویم و پذیرش آن برایمان گران آید، سپس لازم است که تمام باورهای خود را نسبت به مسائل فرهنگی مطرح کنیم و چیزهایی را که حقیقت می‌دانیم ارائه نماییم و آنها را با اندیشه‌های این دنیای متغیر مقایسه کنیم تا ببینیم که آیا امکان تغییر هست یا نه و راه‌های ورود به عرصه درگیری برای ایجاد تغییرات جدید را مورد بررسی قرار دهیم.

گفتمان اسلامی و مفهوم پیروزی

شاید ارزش فرهنگ اسلامی آنجای که کتاب و سنت آن را مشخص کرده و اندیشمندان مسلمان در طول تاریخ آن را به جریان انداخته‌اند، این باشد که فرهنگ اسلامی، فرهنگ گفت و گو است.

در ابتدا خداوند با ابلیس گفت گو کرد آنگاه با فرشتگان به گفتگو پرداخت سپس ابلیس با آدم و حوا گفتگو نمود. و همچنین هابیل با برادرش قابیل گفتگو کرد. این نشان می‌دهد که هیچ ویژگی خاصی در گفتگوکننده شرط نیست وقتی خداوند با ابلیس گفتگو می‌کند، معنایش این است که هیچ گونه خط قرمزی برای طرف گفتگو

وجود ندارد. اما توجه به یک سلسله عناوین اساسی و شرایط در این زمینه لازم است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»^۶.

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند.

طبق این آیه شریفه فرد ظالم، اهل گفتگو نیست چرا که او با استفاده از موقعیت ظالمانه خویش می‌خواهد فکر خود را بر تو تحمیل کند. فرد ظالم یا مستکبر اساساً در درون خود فاقد عنصر گفتگوست. چرا که او با ظلم و استکبار خویش نخستین شرط گفتگو را ازدست داده است.

روش قرآنی ما را به گفتگو با همه مردم فرا می‌خواند زیرا گفتگو نشان دهنده یک سفر مشترک برای جستجوی حقیقت است. در اینجا لازم است تأکید کنم که هیچ روشی نتوانسته است که به پای روش اسلامی درباب گفتگو برسد چه رسد به اینکه بتواند از آن پیشی بگیرد.

در هر گفت و گویی، یک فرد و یک اندیشه و نسبتی از خطا و درستی وجود دارد. این «من» است که تبلور اندیشه‌ای می‌باشد و با «دیگری» به گفتگو می‌پردازد ولی بر این اساس که «دیگری» در حاشیه قرار داشته باشد نه در کنار «من» و برابر با آن. اما در گفتگو از منظر اسلام، «من» وجود ندارد- که طرف دیگر درحاشیه او قرار داشته باشد- بلکه در فرآیند جستجوی حقیقت، دو طرف گفت و گو کاملاً حالت برابر دارند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۷ بگو ما یا شما بر هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

این حرف پیامبر امین و راستگویی است که در محتوای وحی الهی کاملاً صداقت داشت و با وحی و رسالت، با تمام ایمان زندگی کرد. ولی همین انسان برجسته و راستگو وقتی با دیگری به گفتگو می‌پردازد به او می‌گوید: ممکن است من بر

گمراهی یا بر هدایت باشم یا تو چنین باشی. آن حضرت برای اینکه قضیه را با قوت هر چه تمام تر مطرح نماید از واژه «گمراهی» استفاده می‌کند نه کلمه «اشتباه» و از واژه هدایت استفاده می‌کند نه کلمه «درستی».

این، روشی است که هیچ مانندی ندارد. بنابراین رسالت گفتگو از نظر اسلام، این نیست که یک طرف برطرف دیگر غالب شود، بلکه رسالت گفت و گو این است که فرد با دیگری همکاری کند تا حقیقت آشکار شود. این همان روحیه ای است که مسلمانان در پی گیری معنای غلبه و پیروزی - ولو غلبه حق بر باطل-، آن را از دست دادند.

هیچ زمانی روش ما را مصادره نمی‌کند

رعایت دیدگاههای اسلامی در قبال گفتگو، شما را و ما می‌دارد که بردبار باشی و بدون استفاده از خشونت، تکفیر، تکذیب و گمراه انگاری، با فکرواندیشه، فکر طرف مقابل را شکست بدهی و سعی کنی که با روح خود روح او را و با باور خود باور او را به چالش بکشی. این است معنای فرهنگ اسلامی، فرهنگ گفت و گو. و قرآن خود یک کتاب گفتگوست و حرکت همه پیامبران نیز حرکت گفت و گو و محاوره بوده است و اساسا گفت و گو اساس تمام درگیری‌ها را تشکیل می‌دهد. از این رو وقتی پیامبر (ص) دعوت خود را آغاز کرد با کافران و مشرکان و مسلمانان به گفتگو نشست. زیرا گفتگو یعنی این که یک انسان به انسان دیگر احترام می‌گذارد و اندیشه‌ها و گفته‌هایش را به دیده احترام می‌نگرد، اگرچه این اندیشه‌ها و گفته‌ها ذاتاً قابل ارج نهادن نباشند.

از این رو تصور ما این است که هیچ زمان و دوره ای نمی‌تواند فرهنگ اسلامی گفت و گو را مصادره کند و هیچ تغییری نمی‌تواند فرهنگ اسلامی را از میدان به در نماید. زیرا فرهنگی که برای جستجوی حقیقت، دیگری را به مشارکت فرا می‌خواند فراتر از زمان است. با این وجود کدام روش فرهنگی می‌تواند آن را روش را شکست دهد؟

در این موضوع نمی‌خواهیم وارد جزئیات فرهنگ اسلامی شویم بلکه فقط از روش رویارویی با دیگران حرف می‌زنیم. خصوصاً اگر دیگری اندیشه‌های خشنی داشته باشد. روش اسلامی به ما می‌گوید که نباید با اندیشه‌های چنین افرادی به صورت واکنشی و مستقیم برخورد کنیم بلکه باید طبق روش اسلامی گفت و گو، با او تعامل نماییم. همان گونه که وقتی اقوام پیامبر (ص) به او تهمت جنون زدند، پیامبر (ص) آن گونه که خداوند به او آموخته بود بدانها پاسخ داد:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^۸

بگو: «شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما هیچ گونه جنونی ندارد؛ او فقط بیم‌دهنده شما در برابر عذاب شدید است.

پیامبر (ص) پیرامون حرفی که آنان مطرح کرده بودند، به نزاع نپرداخت. با ذهنیت واکنشی هم برخورد نکرد. بلکه به ایشان فرمود: بیائید و فکر کنید. چه اینکه انسان وقتی جماعتی پیرامون او را می‌گیرند، شخصیت و فکر خود را گم می‌کند به گونه ای که فکرش در فکر جمع ذوب می‌شود. بعضی جامعه‌شناسان این پدیده را «خرد جمعی» نامیده‌اند. چنین حالتی انسان را وا می‌دارد که برای اندیشه دست بزند و هورا بکشد صرفاً از آن رو که جمع برای آن دست می‌زند و یا برای آن بگیرد از آن جهت که جمع برای آن می‌گیرد، بدون اینکه علت این کف زدن یا گریستن را بداند. لذا به ایشان فرمود: نمی‌خواهم از خطا بودن این اندیشه با شما حرف بزنم بلکه می‌خواهم، هر یک از شما به فکر خودش باز گردد، برای یک گفت و گوی آرام پراکنده شوید. چرا که وقتی از این حمایت جمعی فاصله بگیرید هر یک از شما می‌تواند صاحب اختیار فکر خودش شود: «ثم تَتَفَكَّرُوا» اگر خودتان فکر کنید در خواهید یافت که «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^۹.

جایگاه ما در زمانه

گاهی ممکن است انسان از اندیشه نا آشنا فاصله بگیرد و با حقیقت همراه نشود. از این رو باید به صورت روشمند وارد زمانه خود شویم. زمانه خود را بفهمیم و ذهنیت و ذوق و چشم اندازها و آرمانهای زمانه را درک کنیم. زیرا ذهنیت یک زبان است و اگر نتوانی ذهنیت دیگری را بفهمی چگونه می‌توانی او را مورد خطاب قرار دهی یا او تو را مورد خطاب قرار دهد. از این رو باید به تمام بدیها و انحرافات زمانه آگاهی و احاطه داشته باشیم و جایگاه خود را در زمانه انتخاب کنیم و در هر عرصه‌ای که در آن فرهنگ ما با فرهنگ‌های دیگری رو به رو می‌شود، عمل و تجربه نمائیم.

مشکل ما این است که هر کدام از ما فقط با خودش گفتگو می‌کند و خط فکری گفتگو را با داشته‌های خود ترسیم می‌کند و سعی نمی‌کند با دیگری گفت و گو کند و خط فکری دیگری را درک نماید. در حدیث آمده است: «إنا معاشر الأئبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم»^{۱۰} "ما گروه پیامبران ماموریم که با مردم به اندازه عقل شان حرف بزنیم." این بدان معناست که انسان باید عمق و گستره خرد دیگران را درک کند و سپس از کلمه‌ای استفاده کند تا این عقل و این قلب و این روح را بشکافد و در ضمن این فهم، همین کلمه باید به میان خیابانها بیاید و حرفها را در حد و اندازه جایگاههای فرهنگی بالا ببرد.

حقایق فرهنگی مُردنی نیستند

در دنیای متغیر ما، فرهنگ اسلامی همچنان از فرصت‌های بسیاری برخوردار است که با فرهنگ‌های دیگر رو به رو شود گرچه گاهی ما مشکل داریم. بعضی از فرهنگ زمانه سخن می‌گویند، گویا که زمانه عقل دارد و با فرهنگ معینی فکر می‌کند، درحالی که زمان زمان است و هر فرهنگی از طریق خط فرهنگی پدید آمده در عقل فلان و فلان عمل می‌کند. ممکن است فرهنگی بر فرهنگ دیگر غلبه کند، البته نه به آن دلیل که فرهنگ مغلوب ویژگی متمدانه خویش که راز ماندگاری آن

است را از دست داده است بلکه به این دلیل که قدرت استکباری به فرهنگ خاصی وابسته است و آن را تحمیل می‌کند.

در این زمینه خوب است سؤال شود که: آیا فرهنگ غرب با انتخابی آزادانه و از طریق گفت و گو وارد سرزمین‌های اسلامی شده است یا اینکه غرب با تمام توان و نیروی خود آن را بر ما تحمیل کرده است؟ البته ممکن است در فرهنگ غرب عناصر خوبی در رابطه با ابزارهای آموزشی و روشهای تعلیم و تربیت و مدیریت و سایر عرصه‌هایی که در فرهنگ اسلامی جای آن خالی است، وجود داشته باشد، ولی ما آن را با گزینش نپذیرفته‌ایم بلکه با قدرت و زور بر ما تحمیل کرده‌اند.

اشتباهی که می‌کنیم این است که فکر می‌کنیم هراندیشه‌ای که در گذشته بوده است با گذشت زمان مرده است و آنچه که در زمان حال وجود دارد همه صواب است و باید در آن فرو رفت و همه آن را گرفت.

این يك اشتباه است چرا که ما می‌دانیم بعضی از اندیشه‌ها با زمان متولد می‌شوند و ویژگی‌های زمانه را می‌گیرند. اما بعضی دیگر زمانه را در بر می‌گیرند ولی خصوصیات آن را به خود نمی‌گیرند. حقایق از این گونه اند حقائق در فرهنگ اگر چه در گذشته متولد شده‌اند، ولی باید توجه داشت که آنها حقائق زندگی هستند و محدود به گذشته و حال و آینده نمی‌باشند.

البته بعضی از اندیشه‌ها و عقاید عناصر خود را از شرایط عینی خاصی می‌گیرند. اینها با گذشت زمان می‌میرند و ممکن است بخشی از آنها باقی بماند. قرآن گذشته را مدرسه معرفی کرده و در رابطه با آن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»^{۱۱}

در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.

خداوند از ما می‌خواهد که گذشته را درک کنیم و از آن استفاده کنیم بدون اینکه مسؤولیتی در قبال آن داشته باشیم، زیرا مسؤولیت ما این است که حال و آینده را

بسازیم. خداوند می‌فرماید: «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۱۲}

آنها امتی بودند که رفتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ‌گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

اما ما در قبال ارزشهای اسلامی مسؤولیت داریم. زیرا این ارزشها نشان دهنده پویای اخلاقی و معنوی اسلام هستند که به رفتار انسان جهت می‌دهند.

حقیقت میان عدالت و آزادی

تمام ارزشهای اسلامی در یک ارزش جمع می‌شوند و آن عدالت است. اهمیت عدالت در حدی است که خداوند متعال آن را اساس تمام رسالت‌ها قرار داده است و فرموده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^{۱۳}.

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

پس برپا داشتن قسط و عدل ارزشی است که خاستگاه تمام رسالت‌های الهی می‌باشد. وقتی به عدالت توجه می‌کنیم می‌بینیم که عدالت از یک اندیشه بسیار ساده ریشه می‌گیرد و آن این است که به هر صاحب حقی، حقش را بدهی. از این رو می‌توان فهمید که عدالت و ظلم با نفس هم وجود دارد زیرا از جمله حقوق نفس خودت این است که تمام آن چیزهایی را که برایش سودمند است، جلب کنی و تمام آن چیزهایی را که بدان ضرر می‌زند، از آن دور گردانی.

خداوند از کسانی برای ما سخن می‌گوید که به خودشان ستم کرده‌اند: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^{۱۴}

ما به آنها ستم نکردیم، اما آنها به خودشان ظلم و ستم می‌کردند.

و نیز می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»^{۱۵}

کسانی که فرشتگان، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویششان ستم کرده بودند.

یعنی کسانی که با کفر و گمراهی و پیروی از قدرتمندان و زورمندان، فقط به این دلیل که مستضعفان روی زمین هستند، به خودشان ستم کردند. ولی خداوند می‌فرماید تا زمانی که مجال هجرت به سرزمین دیگری را داری تا در آن قدرتمند شوی و سپس برگردی و از درون برای خودت قدرت بسازی، استضعاف نمی‌تواند دلیل و توجیه مناسبی برای پیروی و انحراف باشد.

همین طور ظلم و عدالت در رابطه با پروردگار هم وجود دارد. این ظلم و عدالت از باب قدرت نیست. زیرا هیچ کس در برابر خداوند قدرتی ندارد. بلکه ظلم و عدل در رابطه با حق خداوند بر انسان مطرح است. حق خداوند بر تو این است که او را یگانه بدانی و به او شرک نوری. پس اگر این کار را نکردی به خداوند ظلم کرده‌ای. امام علی (ع) در معرفی شخصیت ظالم می‌فرماید: «لُظْلِمَ مِنَ الرَّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يُظْلَمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَ يُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ»^{۱۶} ظالم سه ویژگی دارد. به بالا دست خود از طریق نافرمانی ستم می‌کند و به زیر دست خود بازور ستم می‌کند و گروه ستمگران را حمایت و پشتیبانی می‌کند.

بنا بر این ممکن است انسان به پروردگار خود هم ستم کند و نیز ممکن است مردم به یکدیگر ظلم کنند. درحالی که بایسته است که به عدالت دست یازیم.

خداوند می‌فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»^{۱۷}

دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشانند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است.

همین طور عدالت نسبت به زندگی نیز وجود دارد زیرا زندگی بر تو حق دارد حقش این است که از آن صیانت کنی. چون خداوند که حیات و زندگی را به انسان عطا کرده است از وی خواسته است که در محیطی پاکیزه زندگی کند.

پس ظلم و عدالت نسبت به زندگی نیز وجود دارد راستی و صداقت عدل است و کذب و دروغگویی ظلم و ستم. زیرا با صداقت عدالت با حقیقت قرین می شود اما دروغگویی حقیقت را از میان می برد.

همین طور پاکدامنی عدل است زیرا خداوند برای لذتها یا در رابطه با عفت دست و زبان انسان حدود و مرزهایی را وضع کرده است.

حتی آزادی - چه دایره آن را تنگ در نظر بگیریم و چه گسترده- عدالت است و بردگی ظلم و ستم زیرا خداوند انسانها را آزاده آفریده است از این رو از جمله حقوق انسان بر انسان دیگر این است که به آزادی او احترام بگذارد.

عدالت ترسیم کننده حدود آزادی است

با توجه به این اندیشه‌ها می‌گوئیم که اسلام با گرایش‌های دیگر در این جهت تفاوت دارد که از انسان نمی‌خواهد فقط از خود در برابر ستم دیگری حمایت کند یا دیگری را مورد ستم قرار ندهد، بلکه طبق دعای امام زین العابدین (ع): «اللهم فکما کرهتني أن أظلم فقتني أن لا أظلم» "پروردگارا! همان گونه که نمی‌پسندی مورد ستم واقع شوم، مرا از اینکه ستم کند نیز بازدار." شوم،

خداوند از انسان می‌خواهد که از خودش در برابر خودش نیز حمایت کند درست است که انسان دارای اراده است، ولی خداوند به او این آزادی را نداده است که طبق خواست هواهای نفس خود عمل کند. زیرا نفس انسان از آن خداوند است و او نمی‌تواند با ملک خداوند آن گونه که اراده خداوند نیست، رفتار کند. از این رو انسان آزاد نیست که دست به خودکشی بزند زیرا این کار نشانه ضرر زدن به نفس است. پس آزادی نباید طبق سلیقه افراد بکار گرفته شود. حدود آزادی انسان آن است که زندگی فرد و زندگی دیگران را حفظ کند و عدالت و حق، چگونگی آزادی را تعیین می‌کند.

و از بین این حقوق آن گونه که در حدیث آمده است "حق جسدك وعقلك عليك" حق بدن و عقل بر انسان است. زیرا دیگری تنها آن کسی نیست که چشم ما بدان

می‌افتد، بلکه نیروهای که در درون خویش داریم نیز مصداق آن می‌باشد. به هر حال زندگی غیرقابل تقسیم است همان گونه که جایز نیست زندگی دیگری را از بین ببریم جایز نیست که زندگی خودمان را هم از بین ببریم.

باتوجه به نکات فوق می‌توانیم بگوییم تمام ارزشهای اسلامی در ارزشی به نام عدالت جمع شده‌اند و عدالت دارای گسترده و وسیعی است که می‌تواند در دنیای متغیر یا در دنیای ثابت جریان پیدا کند. تفاوت اسلام با جریانهای دیگر که واقعیت را متغیر می‌دانند در مفهوم حق است زیرا حق، عدالت است. و این چیزی است که ما را وامی‌دارد تا با دنیا متغیر راجع به حدود حق وارد گفت و گو و بحث شویم تا براساس آن ببینیم که چه چیزهای عدالت است و چه چیزهای ظلم و همچنین بر اساس این روش، ارزشها و بسیاری از جزئیات دیگر را مورد گفتگو قرار دهیم.

ارزشهای ما انتزاعی نیستند

از سوی دیگر، ما معتقدیم که ارزشهای اسلامی امور انتزاعی جدای از انسان نیستند. ارزشهای ما ارزشهای عالم آخرت نیستند، هر چند که رویکردی اخروی هم دارند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَبْنِغْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»^{۱۸}.

و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن. بلکه ارزشهایی اسلامی ارزشهای هستند که اسلام آنها را برای تأمین مصلحت انسان آورده است. از این رو ارزشهای اسلامی از نظر عنوان، ثابت ولی در عرصه واقعیت پویا هستند به عنوان نمونه راستگویی ارزشی مثبت و دروغگویی ارزش منفی است ولی زمانی که راستگویی خطری را برای زندگی یا جان خود یا جان دیگری در پی داشته باشد، مثل اینکه با بازجوی ظالم روبرو شوی و او تو را به خداوند قسم دهد که راست بگویی و اسرار میهن را برای او افشا کنی، در این صورت راستگویی از یک ارزش مثبت به ارزش منفی تبدیل می‌شود. زیرا خداوند از انسان خواسته است که راست بگوید تا از حقیقت حمایت کند حال اگر يك حقیقت سیاسی یا اقتصادی،

حقیقت مهم دیگری را که همان حمایت از امت اسلامی، میهن و مردم است، بکشد در این صورت مصلحت در حقیقت مهمتر است به گونه ای که حقیقت غیر مهم را از ارزش بودن ساقط می کند .

همین طور در شریعت اسلامی، اگر دو نفر یا دو گروه در مورد معینی دچار اختلاف شدند و اصلاح بین آنها متوقف به دروغگویی بود، در این صورت دروغ گفتن برای رفع اختلاف اگر مصلحت مردم است مانعی ندارد. حتی در یکی از احادیث اهل بیت (ع) آمده است: «إِنَّ الْكَلَامَ ثَلَاثَةٌ صَدَقَ، وَكَذَبَ، وَإِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ»^{۱۹} "سخن سه گونه است: راستی، دروغ و اصلاح بین مردم.

گویا دروغ گفتن برای اصلاح بین مردم از عنوان دروغگویی خارج شده است. همین طور عفو و گذشت یک ارزش مثبت است. ولی اگر همین عفو باعث شود که انسان مورد عفو قرار گرفته، ضرر ببیند در این صورت عفو به ارزشی منفی تبدیل می شود. در حدیثی از امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) آمده است: «وَأَمَّا حَقٌّ مِنْ سَاءِك فَأَنْ تَعْفُو عَنْهُ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنَّ الْعَفْوَ عَنْهُ يَضُرُّهُ انْتَصَرْتُ» "و حق کسی که به تو اهانت کرده است این است که از او درگذری. اما اگر دیدی که گذشت به او آسیب می زند، باعفو نکردن یاری اش کن ."

پس مسأله این است که باید از او در برابر انجام خلافی که در آینده از او سر می زند حمایت به عمل آوری. از این رو گفته ایم که یک ارزش تا زمانی جریان می یابد که در راستای مصلحت انسان باشد اما اگر مصلحت انسان برخلاف ارزش باشد، باید از جریان آن جلوگیری کرد.

از این رو در برخی جدل های سیاسی که از طریق رسانه ها با بعضی از دشمنان اسلام داشتیم و آنان به اسم ارزش انسانی از بعضی نابسامانی های ما سخن می راندند گفتیم: ارزشهایمان ما را محدود نمی کنند ولی آنگاه که بادیگرانی که در چارچوب مصالح زندگی و مستضعفان کار می کنند همراه می شویم، اخلاقاً محدود می شویم اما اگر همین دیگران بخواهد ما را در ارزشهای خودمان محدود کند، به گونه ای که آزادی

و میهن و امت ما را محدود نماید، آزادی و امت و میهن ما به ارزش می‌گوید: وقتی خطراتی مسائل مهمتر را تهدید می‌کند باید دورتر بروی .

چگونه آغاز کنیم؟

خلاصه کلام این که دنیا متغیر در تغییرش به ساحت‌ها و زمینه‌های وارد شده است که هیچ مشکلی میان او و اسلام وجود ندارد حالا چه این ساحتها و عرصه‌ها مسائل علمی باشد و چه شیوه‌های تربیتی و فناوری یا مسائل تشکیلاتی یا ابزارهای ارتباطی و اطلاع‌رسانی و نظایر آن.

بلکه مشکل مربوط به دیدگاههای فکری پیرامون هستی، زندگی، انسان و جامعه است. این مسأله ممکن است درگیری‌هایی را پدید آورد. لذا باید بدانیم که چگونه وارد عرصه درگیری شویم و چگونه آن را بشکافیم و چگونه نگذاریم دیگران ما را از ورود به عرصه، باز دارند تا اینکه بتوانیم همپای همه انسانها حرکت کنیم و فعالان غرب و شرق را مورد خطاب قرار دهیم و با انسان‌های معمولی هم سخن بگوییم تا بفهمد که ما چگونه زندگی می‌کنیم. ضرورتی وجود ندارد که گفتگوی اسلام و غرب، گفتگوی با نخبگان باشد. بلکه باید گشت و با هر انسان پاک نهادی که عقده تمدنی علیه اسلام و ذهنیت استکباری علیه انسان دیگر ندارد گفتگو کرد. در این صورت می‌توانیم نخبگان را با این انسانهای پاک نهاد و ساده دل که باورمند و معنویت‌گرا هستند محاصره کنیم. این انسانها همان انسانهای مورد نظر پیامبران و اصلاح‌گران و انقلابها هستند. پس در این دنیای متغیر باید با چنین انسان‌هایی از طریق فکر همراه شویم تا با اندیشه خود آنان را تغییر دهیم البته هنگامی که اندیشه، ارائه و عملکرد ما خوب باشد. اما سؤال این است که از کجا آغاز کنیم؟

پی نوشت‌ها:

۱. آل عمران/۱۹۱.
۲. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۶۸ باب ۸۰ ص ۴۲۸، روایت ۲۲.
۳. مریم/۹۵.
۴. نحل/۱۱۱.
۵. رعد/۱۱.
۶. عنکبوت/۴۶.
۷. سبأ/۲۴.
۸. سبأ/۴۶.
۹. سبأ/۴۶.
۱۰. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۳، روایت ۱۵.
۱۱. یوسف/۱۱۱.
۱۲. بقره/۱۳۴.
۱۳. حدید/۲۵.
۱۴. نحل/۱۱۸.
۱۵. نساء/۹۷.
۱۶. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۵۰.
۱۷. مائده/۸.
۱۸. قصص/۷۷.
۱۹. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۹۹ باب ۱۱۴، ص ۱۴۹، روایت ۱۹.

